



دکتر عبدالرسول خیراندیش
عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

دودمان‌های حمایه‌ی ایرانی

بکوشیم، بلکه در صیانت اثر بزرگ او، یعنی «شاهنامه» نیز کوشا باشیم. فردوسی به راستی و درستی با سرودن شاهنامه، به ایرانیان خدمتی بزرگ کرده است. او با عنایت به اهمیت شاهنامه در فرهنگ ایران و جهان گفته است:

بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب

فریدون فرخ فرشته نبود
زمشک و زعبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی
داد و دهش ما در حق فردوسی بزرگ آن است که نه تنها یاد و
نام او را زنده نگاه داریم و در تکریم و تجلیل مقام و منزلت او

دوره ششم، شماره ۲، ۱۳۸۳

بی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیاید گزند
بسی رنج بردم درین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

اگرچه اثر بزرگ او قرن هاست که در دل و دیده ایرانیان جایی خاص دارد، اما در دانش نوین به طور کامل از آن بهره‌برداری نشده است. در حالی که شاهنامه می‌تواند برای مباحث گوناگونی مورد استفاده قرار گیرد، اما تا کنون بیش تر برای مطالعات مربوط به شعر و شاعری و زبان فارسی یا داستان‌های مربوط به پهلوانان از آن استفاده شده است؛ خواه در تحقیقات دانشگاهی، خواه در نقالی‌ها. در حالی که می‌توان در ابعاد فکری، اخلاقی، جغرافیایی، تاریخی و نظایر آن هم از آن بهره گرفت. قدم اول در این راه آن است که به شاهنامه به دیده اعتبار و اعتنا، از نظر تحقیقی، بنگریم. فردوسی خود در ابتدای شاهنامه ارزش و اعتبار آن را مورد تأکید قرار داده است؛ چنان‌که در چگونگی فراهم آوردن شاهنامه می‌گوید:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
بر باغ دانش همه رفته‌اند
اگر بر درخت برومند جای
نیابم که از بر شدن نیست رای
کسی کاو شود زیر نخل بلند
همان سایه زو باز دارد گزند
نوانم مگر پایه‌ای ساختن
بر شاخ آن سرو سایه فکن
کزین نامور نامه شهریار
به گیتی بمانم یکی یادگار
تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسوس و بهانه مدان
ازو هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنا برد
یکی نامه بود ازگه باستان
فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی
ازو بهره‌ای نزد هر موبدی

او می‌کوشد همه جا بر اساس تحقیق سخن بگوید چنان‌که مکرر می‌گوید: نگر تا که دهقان دانا چه گفت، چنین خواندم از دفتر باستان، سراینده دهقان موبد نژاد...

یکی از فایده‌هایی که از شاهنامه می‌توان برگرفت، تاریخ‌نگاری است که تا همین اواخر، تاریخ ایران اساساً بر سبک و سیاق شاهنامه و کتاب‌های مشابه آن بوده است. در همین بُعد، «تاریخ‌نگاری تاریخ دودمان‌های حماسی ایران قدیم» از مباحثی است که شایسته است بدان توجه کنیم. واقعیت آن است که تا کنون در این زمینه فقط به تاریخ شهریاران و پهلوانان پرداخته‌ایم، اما به تاریخ خاندان آن‌ها توجه نکرده‌ایم. این امر باعث شده، هم به درستی شناخته نشوند و هم رنگ و بوی افسانه‌ای آن‌ها بیش تر تقویت شود و در عوض، از جنبه‌های تحقیقی و تاریخی، چهره‌ای روشن تر نیابند.

پهلوانانی مانند رستم، گیو، گودرز، زواره، بیژن، گرازه، رهام و ده‌ها تن دیگر، در شاهنامه نام و اعمالشان هست، اما عادت ما چنان شده یا خوش تر داشته‌ایم که آن‌ها را به صورت فردی و فقط در میدان رزم یا مجلس بزم ببینیم. در حالی که اینان در مقام مرزبانان یا فرمانروایان نواحی مختلف دارای خانواده‌ای بزرگ، قلمروی وسیع و عهده‌دار وظایف اقتصادی و اداری، به خصوص در زمان صلح بوده‌اند. بدون شک، بخش بسیار مهمی از مقام و موقعیت آن‌ها به قدرت و موقعیت خانواده‌هایشان و نیز پیوند با خانواده‌شاهی یا دیگر خاندان‌های پهلوانی مربوط بوده است. در این خصوص هم منابع تاریخی فراوانی وجود دارند، اما متأسفانه خواست ما دیدن آن‌ها به صورتی منفرد و با قابلیت فردی بسیار بالا بوده است و این شناختی ناکافی از آن‌ها را موجب می‌شود.

برای شناخت خاندان‌های حماسی ایران قدیم می‌توان از این منابع بهره برد:

۱. شاهنامه فردوسی: شاهنامه منطالبت بسیاری درباره خاندان‌هایی دارد که پهلوانان از آن‌ها برخاسته‌اند. برای مثال، در ابتدای پادشاهی کیخسرو که پهلوانان را شمردند و جایگاهشان را مشخص ساختند، خاندان شاهی ۱۱۰ سپهبد داشت. سپهبد در این جا کسی است که لشکرها را نگهداری، سازماندهی، تدارک و تأمین می‌کند؛ چه در جنگ چه در صلح. بدین ترتیب، جمع‌کنی زیر دست این ۱۱۰ تن بوده‌اند و در رأس همه آن‌ها هم فریبرز پسر کاووس قرار داشت.

خاندان توس ۸۰ سپهبد داشته است و در رأس آن‌ها زرسب پسر توس قرار داشت.

خاندان گودرز بیش از ۸۰ پهلوان داشت و در رأسشان گودرز بود. اینان با خاندان رستم خویشاوندی و اتحاد داشتند.

خاندان میلاد صد پهلوان داشت و در رأسشان گرگین بود.

خاندان تویبه ۸۵ پهلوان داشت و در رأسشان برته بود.

- خاندان پشنگ ۳۳ سپهبد داشت و در رأسشان پهلوانی به نام روین قرار داشت. اینان با خاندان توس خویشاوندی و اتحاد داشتند.

- خاندان گرازه ۱۰۵ پهلوان داشت که در رأسشان گرازه بود.

- خاندان رستم زال هم که بسیار مشهور است.

باید توجه داشت که در شاهنامه به این خاندان‌ها یکسان توجه نشده است. چنان‌که ابتدا خانواده رستم، بعد گودرز، بعد توس و بعد کاوه مورد توجه قرار گرفته‌اند. به نظر نگارنده، دلیل این امر علاوه بر اهمیت افراد و اقدامات هر خانواده، جغرافیای شکل‌گیری شاهنامه بوده است.

۲. تاریخ‌های شفاهی: در مناطق مختلف ایران، داستان‌هایی در مورد مکان‌های جغرافیایی وجود دارد که ناظر بر داستان‌های پهلوانی است. این داستان‌ها در بردارنده نکاتی زیبا و ظریف و در عین حال، سودمند برای شناخت مباحث تاریخ پهلوانی است. در سیستان و حتی در دیگر نقاط ایران، داستان‌های بسیاری درباره رستم و خاندانش وجود دارند. در فارس (در ابرقو) جایی است که آن را محل خاکستر آتش آزمون سیاوش دانسته‌اند. در سراسر استان چهارمحال و بختیاری، داستان‌هایی درباره توس و نوذر هست. در سراسر استان کوه‌گیلویه و بویراحمد، درباره خاندان گودرز، و به همین نحو در سراسر ایران.

۳. جغرافیای تاریخی: اعلام جغرافیایی در بسیاری از نقاط ایران مرتبط با داستان‌های حماسی است. پراکندگی این نام‌ها و تأکید و تمرکز آن‌ها بر یک خاندان می‌تواند بیانگر حوزه فرمانروایی آن خاندان محلی باشد. مثلاً خاندان قارن در نیمه غربی زاگرس مرکزی، در جایی مانند داران در چهارمحال و بختیاری، یا خاندان گودرز در کهگیلویه و نظایر آن‌ها.

۴. منابع حماسی، تاریخی و ادبی: به‌جز شاهنامه، ایرانیان دارای منابع حماسی متعددی هستند. چنان‌که در مورد خاندان رستم، بیش از پنج اثر مستقل وجود دارد. در منابع ادبی و نیز کتاب‌های تاریخی هم اخبار بسیاری وجود دارد. این منابع به‌خوبی روشنگر موقعیت خاندان‌های پهلوانی هستند. مثلاً فردوسی اخبار خاندان رستم در دوره زندگی سام تا رستم را بسط داده است، حال آن‌که منابعی چون «گرشاسب‌نامه» و «سام‌نامه»، اخبار قبل از رستم و «کتاب فرامرز» یا «بانو آذرگشسب»، اخبار بعد از او را دارا هستند. نکته مهم در مورد این منابع آن است که چون در بردارنده اخبار یک دودمان و حقوق مالکانه موروثی آن بوده‌اند، از جانب خاندانشان بخوبی حفظ و نقل می‌شده‌اند. چنان‌که در خراسان و سیستان در

مورد خاندان رستم چنین بوده است. نیز باید توجه داشت که کسب اخبار شاهان از طریق منابعی چون خدای‌نامه‌ها، با مشکلاتی مواجه بوده است، لذا در حالی‌که از هفت خدای‌نامه مورد استفاده حمزه اصفهانی یا بیست خدای‌نامه‌ای که در اختیار بهرام موبد فارس بوده، چیزی در دست نیست. اما اخبار خاندان‌های پهلوانی در منابع خاص خودشان یا در حوزه جغرافیایی قلمروشان تا حدودی با دقت حفظ شده‌اند.

با سقوط خاندان‌های ساسانی، چون همه خاندان‌های محلی از بین نرفتند، آن قسمت از اخبار پهلوانی که مربوط به این خاندان‌ها بوده، به وسیله همان‌ها حفظ شده است. به همین دلیل بوده است که در شرق ایران، اخبار خاندان رستم و در نواحی مرکزی ایران، اخبار خاندان گودرز حفظ و وارد شاهنامه شده است. در عین حال، این قاعده هم وجود داشته که رشته اصلی تاریخ شاهان حفظ و نیز خاندان‌های محلی زبردست و منابع آنان ثبت می‌شده است. با این حال اخبار خاندان‌های پهلوانی، هم بهتر حفظ شد و هم به خدای‌نامه الحاق گردید. بدین ترتیب، تاریخ حماسی ایران دوره کیانیان، در اصل جمع تاریخ‌های دودمانی است.

توجه داشته باشیم که از حدود دوره فریدون تا آخر پادشاهی بهمن، پهلوانان و خاندان‌های پهلوانی حضوری قدرتمندانه دارند و در واقع، بخش حماسی، جذاب و اصلی شاهنامه مربوط به همین خاندان‌هاست. حضور قدرتمند این خاندان‌ها موجب کمرنگ شدن حکومت مرکزی نشده است، زیرا مشروعیّت حکومت و مالکیت خویش را، از حکومت مرکزی داشته‌اند. چنان‌که یکبار کیخسرو و یکبار بهمن به اعطای منشور به خاندان‌ها پرداخته‌اند. این منشورها خود یکی از راه‌های شناخت خاندان‌های محلی است، زیرا مشخص است که کجا به آن‌ها داده شده است.

همچنین در متون حماسی به پرچم خاندان‌ها اشاره شده است. مثلاً خاندان رستم نقش اژدها، خاندان گودرز نقش شیر و خاندان توس نقش پیل داشته‌اند. بر اساس نقش این درفش‌ها، بهتر می‌توان ردپای این خاندان‌ها را در متون مختلف و نیز نواحی گوناگون ایران دنبال کرد. چنان‌که در نواحی زاگرس مرکزی، نقش شیر هنوز نیز به عنوان نماد شجاعت به‌کار برده می‌شود. انفصال در تاریخ خاندان‌های محلی یا تغییر نام آن‌ها در دوران تسلط سلسله‌های دیگر، با این ترتیب ممکن است بر طرف شود و بتوان اطلاع کامل‌تری از تاریخ آن‌ها به‌دست آورد.

خاندان رستم

پس از خاندان‌های شاهی، یعنی پیشدادیان و کیانیان، خاندان رستم را می‌توان پرآوازه‌ترین حکومت محلی در شاهنامه دانست. این خاندان را به نام‌های خاندان گرشاسب، سام و زال نیز مخاطب می‌سازند. اینان همگی قبیل از رستم بوده و کارهای مهمی انجام داده‌اند. اما چون رستم پرآوازه‌تر است، به همین نام در این جا نامیده شده است.

نسب خاندان رستم از طرف پدر به جمشید جم می‌رسند. آن‌گاه که جمشید از ضحاک شکست خورد و گریخت، پس از مدت‌ها در به‌دری به سیستان رسید. در آن‌جا دختر کورنگ، پادشاه سیستان بر او دل باخت و با هم ازدواج کردند. از این ازدواج پسری به وجود آمد به نام تور. بدین ترتیب، خاندان جدیدی از نسل شاه جمشید شکل گرفت که فرمانروای سیستان شدند. نسل پنجم این خانواده

را پهلوانی به نام گرشاسب نمایندگی می‌کنند. او پهلوان بسیار معروفی است و کتاب «گرشاسب‌نامه»، سروده اسدی طوسی، درباره اوست. در همین کتاب، تاریخ نسل او تا جمشید برشمرده شده است. نوه گرشاسب به نام سام را همگان می‌شناسند. او نیز جنگ‌ها و فتوحات بسیار داشت. کتاب «سام‌نامه»، سروده خواجوی کرمانی درباره اوست. نوه سام، رستم پهلوان است. او مرزبان پرآوازه‌ای است که داستان‌هایی چون «رستم و اسفندیار»، «رستم و

سهراب»، «هفت‌خوان» و بسیاری دیگر مربوط به اوست. اخبار رستم قسمت مهمی از شاهنامه را به خود اختصاص داده و چنان‌که مشهور است، سلطان محمود غزنوی گفته بود، شاهنامه چیزی نیست جز اخبار رستم. یا نقل است که چون اخبار رستم را شنید، گفت: «در سپاه من هزار مرد چون رستم است و فردوسی پاسخ داد، کسی تا کنون مثل رستم نیامده.»

به هر حال رستم هم قهرمان شاهنامه است و هم در سراسر ایران اماکنی به او منسوب است و نقالی‌ها پیش نیز به نام اوست. نسل او تا شاه جمشید چنین است:

رستم پسر زال، پسر سام، پسر نریمان، پسر گرشاسب، پسر اثرط، پسر تورگ، پسر شیداسب، پسر تور، پسر جمشید. رستم برادری دارد به نام زواره که جنگاور معروفی است و نیز برادری به نام شغداد. پسری به نام سهراب دارد که داستان فرامرز معروف است و پسر دیگری دارد به نام فرامرز که جانشین رستم شد. او به دست شاه بهمن کشته شد. داستان زندگی او موضوع کتابی است به نام «کتاب فرامرز». از نسل سهراب نیز دو پسر باقی ماند یکی برزو و دیگری فرود. فرود در نبرد کلات جرم به دست ایرانیان کشته شد. اما برزو به دست رستم افتاد. داستان زندگی او موضوع کتابی است به نام «برزونامه».

رستم دو دختر نیز داشت. یکی زربانو و دیگر گشاسب‌بانو. این دو دلیر و جنگی



بوده‌اند؛ به خصوص گشسب بانو که داستان زندگی و جنگ‌های او موضوع کتابی است به نام «آذرگشسب نامه». آذرگشسب با گیو ازدواج کرد و پسری به دنیا آورد به نام بیژن.

اما نسل رستم که خود به دست برادرش شغاد کشته شد، از طریق فرامرز ادامه یافت. او پسری به نام آذربرزین دارد که جنگجوی بزرگی است. کتاب «داراب نامه» طرسوسی از پهلوانی به نام پیل تن و فرزندش پیل زور و سپس فرزند او به نام بهزاد از نسل رستم یاد می‌کند. این زمان آخر سلسله کیانیان است و دیگر اخبار روشنی در باره خاندان رستم نداریم.

بدین ترتیب ۱۵ نسل از این خاندان را از جمشید شاه تا بهزاد نام بردم.

درباره این خاندان پنج کتاب مستقل یعنی «گرشاسب نامه»، «سام نامه»، «برزونامه»، «کتاب فرامرز» و «آذرگشسب نامه» وجود دارد. اگر شاهنامه فردوسی، کوش نامه و بهمن نامه نوشته ایرانیان بن‌امی الخیر را هم که مطالب فراوانی درباره این خاندان دارند، اضافه کنیم و نیز اسناد کشف شده در «کوه مغ» و اخبار پراکنده در تاریخ سیستان (مجهول المؤلف)، «مجمعل التواریخ و القصص» و نظایر آن‌ها را هم در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد که بیش‌ترین اخبار در متون حماسی، به این خاندان مربوط است. قلمرو خاندان رستم سیستان و زابلستان بوده است، اما در منابعی که ذکر کردم، هندوستان و حتی تا مرز چین را هم در تصرف داشته‌اند. آنان حتی در دریاها نیز فتوحاتی داشته‌اند که در مقاله‌ای با عنوان «خاندان، رستم و دریای هرقت» آن را بررسی کرده‌ام.^{**} خاندان رستم سرگذشتی پرفراز و نشیب داشته‌اند و در شرق ایران موبدان و دهقانان اخبار آن‌ها را حفظ کرده‌اند. چنان‌که گفته شده، همزمان با فردوسی، شخصی در مرو زندگی می‌کرده که از نسل سام بوده و اخبار سام را می‌دانسته است. لذا حضور چشمگیر خاندان رستم و «حماسه ملی ایران» که در خراسان سروده شد، به خوبی نشان داده شده است.

از زمان گرشاسب، این خاندان فتوحات بزرگی در مازندران که منظور سرزمین‌های آن سوی کوه‌های شمال غربی ایران است و نیز در توران و هند و مغرب و یمن و دیگر جاها داشته‌اند. قدرت این خاندان در زمان کیکاوس و کیکاوس بسیار شد. به خصوص آن‌که کیکاوس به وسیله رستم بر تخت نشست. سپس در زمان کیکاوس و بر قدرت و قلمروشان افزوده شد. اما از زمان پادشاه بعدی یعنی کی‌لهراسب، زوال قدرتش آغاز شد. زیرا کی‌لهراسب در مرز مهم این خاندان در بلخ آتشکده ساخت و آن‌جا مستقر شد. در این

سمت، خاندان رستم با پادشاهی کابل و نیز پادشاهی سمنگان متحد بود. رودابه دختر شاه کابل که از خویشان ضحاک بود، مادر رستم است و تهمینه دختر شاه سمنگان همسر رستم. کار آتشکده بلخ به زمان پادشاه بعدی یعنی گشتاسب کشیده شد و با واقعه ظهور زرتشت و کشته شدن او در آن‌جا پیوند یافت. در این جاست که اسفندیار، پسر گشتاسب، به جنگ رستم می‌رود و رستم او را می‌کشد. اسفندیار پسری دارد به نام بهمن که رستم او را بزرگ کرد تا به شاهی رسید.

تا به شاهی رسیدن بهمن دیگر رستم بدرود جهان گفته بود. لذا بهمن به خونخواهی پدرش اسفندیار، به سیستان لشکر کشید. زال را که زنده بود، زندانی ساخت، فرامرز را کشت و سیستان را خراب کرد. اگرچه آذربرزین پسر فرامرز سرانجام بهمن را شکست داد، اما دیگر خاندان رستم بسیار ضعیف شده بودند. فردوسی از زبان زال چنین می‌سراید:

ز زندان به ایران گذر کرد زال
برو زار بگریست فرخ همال
نه زارا، دلیرا، گوا، رستما
نبیره گوا نامور تیرما
تو تا زنده بودی که آگاه بود
که گشتاسب اندر جهان شاه بود
کنون گنج تاراج و دستان اسیر
پسر زار کشته به یاران تیر
می‌نماید چشم کس این روزگار
زمین یاد بی‌تخم اسفندیار

زوال خاندان رستم را باید زوال قدرت ایرانیان دانست، زیرا در زمان پادشاهی دارا پسر داراب که اسکندر ایران را گرفت و به هند رفت، منابع خبری از خاندان رستم نمی‌دهند. اسکندر هنگام عبور از سیستان آن‌جا را ویران یافت.

خاندان گودرز

پس از خاندان رستم، خاندان گودرز مهم‌ترین فرمانروایان محلی در شاهنامه به شمار می‌آیند. نسب آنان به طور کامل روشن نیست، اما بیش‌ترین تعداد پهلوانان شاهنامه از این خاندان هستند. گودرز که خود جنگجوی کم‌نظیر بوده، عمر بسیار کرده و به گودرز پیر معروف بوده است. وی را معمولاً «گودرز کشاور» یا «کشوادگان» نیز می‌نامند که نشان می‌دهد از نسل کشاور بوده‌اند. گودرز مقام سپهبداری داشته، یعنی در جنگ‌ها فرماندهی بزرگ محسوب

می شده است. به نوشته داراب نامه طرسوسی، او از کوه گیوه بوده که ممکن است با کوه گیلویه کنونی منطبق باشد. به نوشته شاهنامه، او اصفهان و اطراف آن را داشته است. منابع رومی که او را گوترزس می نامند، قلمرو او را در شمال شرقی ایران در حدود گرگان ذکر کرده اند. اخبار او و خاندانش با تاریخ اشکانیان آمیخته شده است. از نسل او بهرام و رهام، هجر، گیو و بیژن مشهور هستند. بیژن قهرمان داستان معروف و شورانگیز بیژن و منیژه است که چنان که گفتم، حاصل ازدواج گیو با دختر رستم بود.

چنان که گفتم، بیش ترین پهلوانان حماسه ملی از این خاندان هستند و ایشان در دفاع از ایران در برابر تورانیان، نقش بسیار مهمی داشته اند. متأسفانه اثر مستقلی درباره آن‌ها در دست نیست. اما حضور فراوان آن‌ها در حماسه ملی نشان می دهد که تا زمان فردوسی اخبار آن‌ها وجود داشته است. از آن جا که یک خبر درباره فردوسی آن است که پس از فرار از غزنین به اصفهان، به دربار بنی کاکویه از دیلمیان رفته است، شاید بتوان احتمال داد که در این جا شاعر توانسته باشد اخبار خاندان گودرز را به نحو گسترده ای مورد استفاده قرار داده باشد.

خاندان گودرز چون در مجاورت پایتخت، یعنی شهر استخر بودند، در دربار حضور دائمی داشتند. هنگامی که کیخسرو و پسر سیاوش در توران به سر می برد، گیو پسر گودرز طی سفر و جست و جویی هفت ساله او را یافت و به ایران آورد. آن هنگام، خاندان توس از پادشاهی فریبرز پسر دیگر کاووس شاه حمایت می کردند. اما خاندان گودرز از کیخسرو حمایت کردند و موفق شدند او را به شاهی بشناسند. بدین ترتیب، در دربار کیخسرو خاندان گودرز قدرت بسیار یافتند. در آن زمان، در پی کشتن سیاوش، ایرانیان به توران هجوم بردند. سپس افراسیاب با نیروی فراوان به شرق و شمال شرقی ایران تاخت. کار مقابله با نیروی اصلی تورانیان بر عهده گودرز گذاشته شد. بدین ترتیب یکی از بزرگ ترین جنگ های تاریخ حماسی ایران یعنی نبرد بازده رخ پدید آمد. فردوسی در مقدمه این نبرد در تفویض فرماندهی جنگ به گودرز می سراید:

سپهदार گودرز کشوردگان

همه پهلوانان و آزادگان

نشستند بر زین به فرمان شاه

سپهदार گودرز پیش سپاه

به گودرز فرمود پس شهریار

که رفتی کمر بسته کارزار

در این نبرد که یکی از شورانگیزترین فصل های شاهنامه است،

خاندان گودرز هنرنمایی بسیاری کردند. فردوسی شرح جنگ صف به صف آنان و درآمیختن به انبوه با تورانیان را چنین توصیف می کند:

دو رویه ز لشکر برآمد خروش

زمین آمد از نعل اسبان به جوش

سپاه اندر آمد ز هر سو گروه

پوشید جوشن همه دشت و کوه

دو سالار هر دو پسان پلنگ

فراز آوریدند لشکر به جنگ

به کردار یاران ز ایر سپاه

بیارید نیر اندر آن رزمگاه

جهان چون شب بهمن از تیره میخ

چو آبری که باران او تیر و تیغ

زمین آهنین کرده اسبان به نعل

بر و دست گردان به خون گشته نعل

ز بس خسته تن گاندر آن رزمگاه

بریده سرآشان فکنده به راه

برآورد که جای گشتن نماند

بی اسپ را بر گذشتن نماند

زمین لاله گون شد هوا نیلگون

برآمد همی موج دریای خون

... سواران ایران برآویختند

همی خاک با خون درآمیختند

سپس هنگام نبرد تن به تن پهلوانان فرارسید که به پیروزی ایرانیان انجامید. در مجموع در این جنگ ها از خاندان گودرز بیش از هفتاد پهلوان نامدار کشته شدند. چنان که گودرز به کیخسرو گفت:

ز گاه متوجهم تا کیشاد

ز کاوس تا شاه فرخ نژاد

به پیش بزرگان کمر بسته ام

به آرام یک روز نشسته ام

نیبره پسر بود هفتاد و هشت

کنون ماند از آن هشت و دیگر گذشت

در نتیجه کیخسرو او را طرف وصیت خود ساخت و عمران و آبادی کشور و رسیدگی به فقرا را به وی محول کرد. اما در پایان پادشاهی کیخسرو، تعدادی دیگر از این خاندان مانند گیو و بیژن، زیر برف همراه کیخسرو ناپدید شدند. گودرز از شدت درد بر خاک غلطان، خاندان خود را قربانی کیانیان اعلام کرد و سخت نالید. پس از آن، اخبار چندانی از این خاندان در دست نیست. در



هنگام لشکرکشی اسکندر به ایران و جنگ های روشنگ یا پوران دخت با او (به گزارش طرسوسی)، شیرزاد از نسل گودرز به اسکندر کمک کرد. همراهی خاندان گودرز را باید عامل اصلی سقوط استخر و سرنگونی کیانیان دانست. آن هنگام، مقاومت آریوبرزن در کهگیلویه درهم شکسته شده بود. شاید این گزارش طرسوسی بتواند روشنگر مسائل مربوط به سقوط کیانیان باشد.

خاندان توس

توس پهلوانی از نسل شاه نوذر بود. او برای مدتی طولانی مقام سپهبدی داشت. به روایت شاهنامه، سپهبد عهده دار تدارک و تأمین لشکرها و حفظ اسبان بوده است. لذا مقام مهمی داشته، اما کم تر در جنگ ها حاضر شده است. توس در قضایای مربوط به لشکرکشی سهراب یا رستم درگیر شد و سپس در قضیه بر تخت نشستن کیخسرو با گودرز درافتاد. لذا کم نقش او کم رنگ شد. او و خاندانش اخبار روشنی در منابع حماسی ندارند. گاهی قلمرو او را در خراسان و گاهی در آذربایجان ذکر کرده اند. پس از او، پسرش زرسب مقام سپهبدی ایران را داشت. پس از آن نیز اخبار روشنی از آنان نداریم.

خاندان کاوه

این خاندان از نسل کاوه آهنگر هستند. او با قیام علیه ضحاک، موجب بر تخت نشستن فریدون شد. لذا پسرش قارن عهده دار لشکرکشی به شمال غربی ایران در آلان شد. بعدها این خاندان فتوحاتی در سمت غرب یعنی شام و نیز دریای غرب داشته اند. معمولاً افراد این خاندان به نام قارن شناخته شده اند. نیز درفش کاویانی بیش تر توسط آنان حمل شده است.

خاندان کاوه که با عنوان «کاوگان» مورد خطاب قرار می گیرند، پس از روزگار فریدون، در روزگار کیقباد قدرت بسیار داشتند. فردوسی در شرح آغاز پادشاهی کیقباد می سراید:

همه نامداران شدند انجمن

چو دستان و چون قارن رزم زن

چو خراد و کشواد و برزین گو

فشاندند گوهر بر آن تاج نو

قباد از بزرگان سخن بر رسید

ز افراسیاب و سپه را بدید

درازب نامه طرسوسی در شرح جنگ های پوران دخت و اسکندر، از قلعه ای متعلق به خاندان کاوه در حلب نام می برد، اما این خاندان در غرب ایران با رقابت خاندان گودرز و توس مواجه شدند. نسب عالی این دو خاندان ظاهراً عرصه را بر کاوگان تنگ کرده است. احتمالاً قلمرو این خاندان نواحی جنوب غربی زاگرس مرکزی بوده است. شاید بتوان براساس داستان «ویس و رامین» تصویری رمزگونه از زوال این خاندان به دست آورد. به گزارش این کتاب که ظاهراً به دوره اشکانی مربوط است، پادشاهی بر غرب ایران فرمان می راند به نام قارن که در نبرد کشته شد. به همراه او یکصد و سی تن از پهلوانانش، علاوه بر جمع کثیر دیگری، نیز به خاک افتادند.

خاندان میلادیان

این خاندان نیز در حماسه ملی ایران معروف است. آنان از نسل میلاد بوده اند و گرگین چهره نام آورشان است. این خاندان در لارستان فارس تا قرن یازدهم فرمانروایی داشته اند.

سیر تاریخی

باید توجه داشت که به طور کلی قدرت خاندان های محلی در

شاهنامه مراحل متفاوتی داشته است .

سیر تاریخی ظهور و زوال خاندان‌های قدرتمند در شاهنامه فردوسی بدین ترتیب است که از کیومرث تا فریدون از خاندان‌های محلی پهلوانی خیری نیست . هرچند از حکومت‌های کوچکی مانند یمن یا کابل و زابل گزارش می‌شود .

از دوره فریدون با خاندان کاوه و نیز خاندان رستم، خاندان‌ها قدرت می‌گیرند و به تدریج بیش‌تر و بیش‌تر می‌شوند . تا زمان کیخسرو و این سیر به اوج خود می‌رسد . فردوسی متذکر می‌شود که کیخسرو در آغاز سلطنت خود پهلوانان را شماره کرد که نتیجه چنین بود :

سزاوار بنوشت نام گوان

چنان چون بود درخور پهلوان

نخستین ز خویشان کاوس کی

صد و ده سپهبد فکنند پی

فریرز کاوس شان پیشرو

کجا بود پیوسته شاه نو

گزین کرد هشتاد تن نوذری

همه گرزدار و همه لشکری

زرسب سپهبد نگهدارشان

که بردی به هر کار تیمارشان

که تاج کیان بود و فرزند توس

خداوند کوبال و شمشیر و کوس

سدیگر چو گودرز کشواد بود

که لشکر به رای وی آباد بود

نبیره پسر داشت هفتاد و هشت

دلیران کوه و سواران دشت

فروزنده تاج و تخت کیان

فرازنده اختر کاویان

چو شخصت و سه از تخمه گز دهم

بزرگان و سالارشان گستم

ز خویشان میلاد بد صد سوار

چو گرگین پیروزگر مایه دار

کجا بودی نگهدارشان

به رزم اندرون دست بردارشان

چو سی و سه مهتر ز تخم پشنگ

که روین بدی شاهشان روز جنگ

به روز نبرد اوبدی پیش کوس

نگهبان گردان و داماد توس

گزین ابرشهر هفتاد مرد

که بودند گردنکشان نبرد

بریشان نگهدار فرهاد بود

که در جنگ سندان پولاد بود

ز تخم گرازه صد و پنج گرد

نگهدار ایشان همورا شمرد

کنارتنگ با پهلوان گزین

ردان و بزرگان با آفرین

چنان بد که موبد ندانست مر

ز بس نامدوان یا برزو فر

یکی از راه‌های شناخت این خاندان‌ها مطالعه در مورد درفش لشکرهای ایرانی است . این خاندان‌ها هر یک درفش و علامت خاص خود را داشته‌اند . برای مثال، هنگامی که سهراب به ایران لشکر کشید، جست و جوگر پدرش رستم بود . لذا هجیر را اسیر کرد و از او در فاصله‌ای دور، نشان پرچم پهلوانان ایرانی را می‌پرسید، شاید بدین ترتیب رستم را بیاید . از جمله هجیر جواب داد :

چنین گفت کان توس نوذر بود

درفشش کجا پیل پیکر بود

یا در جایی دیگر :

یکی شیر پیکر درفشی به زر

درخشان یکی در چنانش گهر

چنین گفت کان فر آزادگان

جهانگیر گودرز کشوادگان

همچنین در مجالس بزم و رزم و مشورت نیز این پهلوانان برشمرده می‌شوند . چنان که در مقدمه نبرد هشت گردان آمده است :

بزرگان ایران بدان بزمگاه

شدند انجمن نامور یک سپاه

چو توس و چو گودرز کشوادگان

چو بهرام و چون گیو آزادگان

چو گرگین و چون رنگه شاوران

چو گستم و خراد جنگاوران

چو بر زین گردنکش تیغ زن

گرازه کجا بد سر انجمن

اوج قدرت و اقتدار خاندان‌های پهلوانی ایرانی در دوره کیخسرو بود و فتوحات بزرگ نیز همان‌جا صورت گرفت . اما پس از آن هر یک از این خاندان‌ها دچار صدماتی شدند و ضعیف گشتند . چنان



ندارند، لذا ایران ضعیف است و در جنگ‌ها شکست می‌خورد. دنباله مطالب شاهنامه که شرح بسیار مختصری درباره اشکانیان و سپس تاریخ پادشاهی ساسانیان است، به واقع همان خدای نامه یعنی شاهنامه است. بخش قبل از آن یعنی از فریدون تا بهمن، در اصل پهلوان نامه است. لذا می‌توان شاهنامه را در سه بخش دید. الف) بخش اساطیری از کیومرث تا فریدون ب) بخش حماسی و پهلوانی از فریدون تا بهمن که خاندان‌های پهلوانی حضور دارند

ج) بخش تاریخی که از همای تا یزدگرد سوم است. آنچه که به نام خدای نامه می‌شناسیم و از مآخذ شاهنامه بوده است، در اصل مربوط به قسمت سوم است. چنان که حمزه اصفهانی از هفت کتاب با عنوان «سیر ملوک الفرس» نام می‌برد و نیز گفته شده که بهرام موبد شاپور فارس بیست خدای نامه در اختیار داشته است. اما بدون شک این منابع که به دست ما نرسیده‌اند، به عنوان خدای نامه اخبار شاهان و نسب و مدت سلطنت و وقایع مهم مربوط به آنان را داشته‌اند. در حالی که قسمت کاملاً حماسی شاهنامه دربر دارنده اخبار خاندان‌ها بی نظیر رستم و گودرز و کاوه است. اخبار این خاندان‌ها یا در منابعی مکتوب وجود داشته چنان که در مورد خاندان رستم قریب به ده منبع را برشمردم و نیز در مناطق جغرافیایی قلمرو این خاندان‌ها اخبارشان به وسیله مردمان یا اخلافتان وجود داشته است و از این راه‌ها به شاهنامه وارد شده و یا خدای نامه تلفیق شده و در مجموع، حماسه ملی ایران را ساخته‌اند. علاقه خاندان‌های محلی به حفظ و انتقال اخبار این خاندان‌ها باعث شده است که ما بتوانیم از طریق بازشناسی شاهنامه و چگونگی تدوین و تکوین آن که تنها فردوسی برایش سی سال کوشید و قبل و بعد از او دیگران نیز برایش کوشیدند، به جغرافیای فرهنگی ایران قرون نخستین اسلامی پی ببریم. این جغرافیا اعم از اصفهان، سیستان، خراسان، استخر یا هر جای دیگر، هر یک در تکوین شاهنامه سهمی داشته‌اند. شناخت نقش و سهم این مناطق در تاریخ حماسی ایران از طریق اخبار خاندان‌های پهلوانی ممکن خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

* این مقاله در اصل سخنرانی در دانشگاه لندن، مؤسسه Soas به مناسبت بزرگداشت فردوسی در تاریخ ۲۱/۲/۸۳ بوده است.

** این مقاله در نشست مشترک محققان ایرانی و فرانسوی در استان تهران عرضه شد که امیدواریم به زودی چاپ شود.

زیرنویس

1. Tur
2. Toworg
3. Jeram

که در دوره بهمن، جنگ داخلی درگرفت. یک طرف خاندان رستم و طرف دیگر شاه بهمن. کشور ویران و عده زیادی کشته شدند. نتیجه آن که در زمان فرمانروای بعدی، یعنی همای، به یکباره خاندان‌های پهلوانان گم می‌شوند و هیچ خبری از آن‌ها در شاهنامه نیست. فقط منابعی چون «داراب‌نامه بیغمی» یا «داراب‌نامه طرسوسی» اخباری پراکنده به دست می‌دهند.

بدین ترتیب، از فریدون تا بهمن دوره حضور خاندان‌ها و پهلوانان است. قسمت حماسی شاهنامه نیز همین قسمت است که شرح جنگ‌ها، بزم‌ها و اعمال پهلوانی است. قسمت جذاب، جالب و شورانگیز شاهنامه نیز همین جاست و این امر بستگی مستقیم به خاندان‌های قدرتمند پهلوانی ایران آن روزگار دارد. آن قسمت از شاهنامه که به قبل از فریدون مربوط است، در منابع دینی ایران قدیم نیز منعکس شده است. لذا در اصل پهلوانی نیست یا اعمال پهلوانی فقط مربوط به شاهان است. از دوره فریدون به بعد، پهلوانان یعنی حماسه‌سازان نقش اصلی را بر عهده دارند. پس از آن، یعنی از دوره همای خاندان‌ها و همه پهلوانانشان دیگر حضور